

برنامه شماره ۸۰۵ گنج حضور

غزل اصلی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۲۶

غیرِ عشقت راه‌بین جُستیم نیست (۱)
جز نشانت هم‌نشین جُستیم نیست

آن‌چنان جُستن که می‌خواهی بگو (۲)
کان‌چنان را این‌چنین جُستیم نیست

بعد از این بر آسمان جوییم یار (۳)
زان‌که یاری در زمین جُستیم نیست

چون خیالِ ماهِ تو ای بی خیال (۶)

تا به چرخِ هفتمین جُستیم نیست

بهتر آن باشد که مَحَوِ این شویم (۵)

کز دو عالم به ازین جُستیم نیست

صاف‌های جمله عالم خورده گیر (۶)

هم‌چو دُرِدِ دُرِدِ دین جُستیم نیست

خاتمِ مُلکِ سلیمان جُستنی‌ست (۷)

حلقه‌ها هست و نگین جُستیم نیست

صورتی کاندِرِ نگینِ او بُدست (۸)

در بُتانِ روم و چین جُستیم نیست

آن‌چنان صورت که شَرَحش می‌کنم (۹)

جز که صورت آفرین جُستیم نیست

اَندر آن صورتِ یقین حاصل شود (۱۰)

کَز وَرایِ آن، یقین جُستیم نیست

جایِ آن هست اَر گمانِ بدِ بَریم (۱۱)

زان که بی مَکری اَمین جُستیم نیست

پُشتِ ما از ظَنِّ بد شد چون کمان (۱۲)

زان که راهی بی کَمین جُستیم نیست

زین بیان نوری که پیدا می شود (۱۳)

در بیان و در مُبین جُستیم نیست

❖ غزل اصلی برنامه - بیت اول:

غیر عشقت راه‌بین جُستیم نیست
جز نشانت هم‌نشین جُستیم نیست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۲۶)

* راه‌بین: ره‌شناس و مُجَرَّب که راه را تشخیص دهد.



« دایره مرکز همانیده »

➤ غیر عشقت راه‌بین جُستیم نیست
جز نشانت هم‌نشین جُستیم نیست



« دایره مرکز عدم »

➤ غیر عشقت راه‌بین جُستیم نیست
جز نشانت هم‌نشین جُستیم نیست



« مثلث همانش »

➤ غیر عشقت راه بین جستیم نیست
جز نشانت هم نشین جستیم نیست



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ غیر عشقت راه بین جستیم نیست
جز نشانت هم نشین جستیم نیست



« مثلث واهمانش »

➤ غیر عشقت راه بین جستیم نیست
جز نشانت هم نشین جستیم نیست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ غیر عشقت راه بین جستیم نیست
جز نشانت هم نشین جستیم نیست

مکانم لامکان باشد، نشانم بی نشان باشد
نه تن باشد، نه جان باشد که من از جانِ جانانم
(منسوب به مولانا)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ مکانم لامکان باشد، نشانم بی نشان باشد
نه تن باشد، نه جان باشد که من از جانِ جانانم

روحی ست بی نشان و ما غرقه در نشانش
روحی ست بی مکان و سر تا قدم مکانش
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۶۶)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ روحی ست بی نشان و ما غرقه در نشانش
روحی ست بی مکان و سر تا قدم مکانش

خواهی که تا بیابی؟ یک لحظه‌ی مَجویش
خواهی که تا بدانی؟ یک لحظه‌ی مَدانش
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۶۶)

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۶۶)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دوم:

آن چنان جُستن که می خواهی بگو
کان چنان را این چنین جُستیم، نیست

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۲۶



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ آن چنان جُستن که می خواهی بگو
کان چنان را این چنین جُستیم، نیست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ آن چنان جُستن که می خواهی بگو
کان چنان را این چنین جُستیم، نیست

چون که فاروق آینه اُسرار شد
جانِ پیر، از آندرون بیدار شد

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۰۸)

هم چو جان، بی گریه و بی خنده شد
جانِش رفت و جانِ دیگر، زنده شد

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۰۹)

حیرتی آمد درونش آن زمان
که بُرون شد از زمین و آسمان

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۱۰)

جُست و جویی از وَرای جُست و جو
من نمی دانم، تو می دانی، بگو

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۱۱)

قال و حالی از وَرای حال و قال
غرقه گشته در جمالِ ذُو الجَلال

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۱۲)

* ذُو الجَلال: خداوند، دارنده شکوه و حِشمت.

غرقه‌ای نی که خلاصی باشدش
یا به جز دریا، کسی بشناسدش

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۱۳)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت سوم:

بعد از این بر آسمان جوییم یار
زان که یاری در زمین جُستیم نیست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۲۶)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ بعد از این بر آسمان جوییم یار
زان که یاری در زمین جُستیم نیست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ بعد از این بر آسمان جوییم یار
زان که یاری در زمین جُستیم نیست

➤ ره آسمان درون ست پر عشق را بجنان
پر عشق چون قوی شد غم نردبان نماید

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۷۱)

بانگ آید هر زمانی زین رواقِ آبگون

آیتِ اِنّا بَنینّاها و اِنّا مُوسِعُون

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۸)

* رواق: به معنی عمارتی که سقف قوسی شکل دارد؛ ایوان؛ راهرو و مدخلِ سقف دار در داخلِ عمارت می باشد؛ در این جا رواقِ آبگون به معنی آسمانِ آبی است.
* آبگون: آبی؛ مانند آب.



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ بانگ آید هر زمانی زین رواقِ آبگون

آیتِ اِنّا بَنینّاها و اِنّا مُوسِعُون

« اَلسَّمَاءَ بَنینّاها بِأَیْدِی وَاِنّا لَمُوسِعُونَ »

«و آسمان را به قدرت و نیرو بنا کردیم و ما [همواره] وسعت دهنده ایم..»

(قرآن کریم، سوره الذاریات (۵۱)، آیه ۴۷)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت چهارم:

چون خیالِ ماهِ تو ای بی خیال
تا به چرخِ هفتمین جُستیم نیست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۲۶)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ چون خیال ماه تو ای بی خیال
تا به چرخ هفتمین جستیم نیست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ چون خیال ماه تو ای بی خیال
تا به چرخ هفتمین جستیم نیست

باز آمدم چون عید نو، تا قفل زندان بشکنم
وین چرخ مردم خوار را، چنگال و دندان بشکنم

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۷۵)

هفت اختر بی آب را، کاین خاکیان را می خورند
هم آب بر آتش زنم، هم بادهاشان بشکنم

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۷۵)

از شاه بی آغاز من، پرآن شدم چون باز من
تا جغد طوطی خوار را، در دیر ویران بشکنم

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۷۵)

* دیر: [عربی = دیر] عبادت گاه

❖ غزل اصلی برنامه - بیت پنجم:

بهر آن باشد که مَحْوِ این شَویم
کَز دو عالم به از این جُستیم نیست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۲۶)

✚ از مقاماتِ تَبَتُّل تا فنا
پایه پایه تا ملاقاتِ خدا

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۳۵)

* تَبَتُّل: بریدن و اخلاص داشتن

* فنا: نهایت سیر الی الله



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ از مقاماتِ تَبَتُّل تا فنا
پایه پایه تا ملاقاتِ خدا



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ از مقاماتِ تَبَتُّل تا فنا
پایه پایه تا ملاقاتِ خدا

جمله عالم زین غلط کردند راه گز عَدَم ترسند، و آن آمد پناه

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۱)



➤ جمله عالم زین غلط کردند راه
گز عَدَم ترسند، و آن آمد پناه

« مربع حقیقت وجودی انسان »

❖ غزل اصلی برنامه - بیت ششم:

صاف‌هایِ جمله عالم خورده گیر هم‌چو دُردِ دَرْدِ دینِ جُستیم نیست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۲۶)

* دُرد: آنچه از مایعات خصوصاً شراب ته‌نشین شود و در ته ظرف جا بگیرد؛ لرد



➤ صاف‌هایِ جمله عالم خورده گیر
هم‌چو دُردِ دَرْدِ دینِ جُستیم نیست

« مربع حقیقت وجودی انسان »

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هفتم:

خاتمِ مُلکِ سلیمانِ جُستنیست
حلقه‌ها هست و نگین جُستیم نیست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۲۶)

* خاتم: انگشتری؛ نگین * مُلک: سرزمین؛ پادشاهی

➤ خاتمِ مُلکِ سلیمانِ جُستنیست
حلقه‌ها هست و نگین جُستیم نیست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هشتم:

صورتی کَندرِ نگینِ او بُدست
در بُتانِ روم و چین جُستیم نیست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۲۶)

➤ صورتی کَندرِ نگینِ او بُدست
در بُتانِ روم و چین جُستیم نیست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

❖ غزل اصلی برنامه - بیت نهم:

آن چنان صورت که شرحش می‌کنم
جز که صورت آفرین جستیم نیست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۲۶)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ آن چنان صورت که شرحش می‌کنم
جز که صورت آفرین جستیم نیست

علم آموزی، طریقش قولی است
حرف آموزی، طریقش فعلی است

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۲)

فقر خواهی آن به صحبت قایم است
نه زبانت کار می‌آید، نه دست

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۳)

دانش آن را، ستاند جان ز جان
نه ز راه دفتر و، نه از زبان

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۴)

در دلِ سَالِکِ اگر هست آن رُموز
رمزدانی نیست سَالِکِ را هنوز

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۵)

تا دلش را شَرَحِ آن سازد ضیا
پس اَلَمْ نَشْرَحْ بفرماید خدا

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۶)

➤ تا دلش را شَرَحِ آن سازد ضیا
پس اَلَمْ نَشْرَحْ بفرماید خدا

که درونِ سینه شَرَحَت داده‌ایم
شَرَحِ آن‌در سینه‌ات بُنهاده‌ایم

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷)

که درونِ سینه شَرَحَت داده‌ایم
شَرَحِ آن‌در سینه‌ات بُنهاده‌ایم

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷)

تو هنوز از خارجِ آن را طالبی؟
مَحَلَبی، از دیگران چون حَالِبی؟

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۸)

* مَحَلَب: جای دوشیدن شیر * حَالِب: دوشنده شیر؛ در این جا به معنی جوینده شیر



«مربع حقیقت وجودی انسان»



«مربع افسانه من ذهنی»

➤ تو هنوز از خارج آن را طالبی؟
مَحَلّی، از دیگران چون حالِبی؟

چشمه شیر است در تو، بی کنار

تو چرا می شیر جویی از تَغار؟

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۹)

* بی کنار: بی حد، بی نهایت * تَغار: ظرفِ سفالیِ بزرگ؛ در این جا منظور ذهن است.

مَنْفَذی داری به بَحَرِ ای آبگیر

نَگِ دار از آب جُستن از غدیر

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۷۰)

* غدیر: برکه، ذهن و محتوایش

که اَلَمْ نَشْرَحْ نَه شَرَحْتَ هَست باز؟

چون شدی تو شَرَحْ جو و کُدیه ساز؟

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۷۱)

* کُدیه ساز: گدایی کننده؛ تَکَدّی کننده

دَرِنگِ در شَرَحِ دل در آندرون

تا نیاید طَعْنَه لَا تُبْصِرُون

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۷۲)

«فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»

«آیاتِ حق در درون شماست؛ آیا نمی بینید؟»

(قرآن کریم، سوره الذاریات (۵۱)، آیه ۲۱)

❖ قرآن کریم - سوره انشراح:

« أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ »

« آیا سینه‌ات را برایت نگشودیم؟ »

(قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۱)

« وَ وَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ »

« و بار گران‌ت را از پشتت برداشتیم؟ »

(قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۲)

« الَّذِي أَتَقَضَّ ظَهْرَكَ »

« باری که بر پشت تو سنگینی می‌کرد؟ »

(قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۳)

« وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ »

« آیا تو را بلندآوازه نساختیم؟ »

(قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۴)

« فَإِنَّهُ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا »

« پس، از پی دشواری آسانی است. »

(قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۵)

« إِنَّهُ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا »

« هرآینه از پی دشواری آسانی است. »

(قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۶)

« فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ »

« پس چون از کار فارغ شوی به عبادت کوش »

(قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۷)

« وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ »

« و با اشتیاق به سوی پروردگارت روی آور »

(قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۸)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دهم:

آندر آن صورت یقین حاصل شود
گز وِرایِ آن، یقین جُستیم نیست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۲۶)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ آندر آن صورت یقین حاصل شود
گز وِرایِ آن، یقین جُستیم نیست

❖ غزل اصلی برنامه - بیت یازدهم:

جایِ آن هست آر گمانِ بدِ بریم
زان که بی مَکری آمین جُستیم نیست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۲۶)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ جایِ آن هست آر گمانِ بدِ بریم
زان که بی مَکری آمین جُستیم نیست

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دوازدهم:

پُشتِ ما از ظَنِّ بد شد چون کمان
زان که راهی بی کمین جُستیم نیست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۲۶)

✚ حَزْم آن باشد که ظَنِّ بد بَری
تا گریزی و، شوی از بد، بَری

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ حَزْم آن باشد که ظَنِّ بد بَری
تا گریزی و، شوی از بد، بَری



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ حَزْم آن باشد که ظَنِّ بد بَری
تا گریزی و، شوی از بد، بَری

حَزْم، سُوءِ الظَّنّ گفته‌ست آن رسول هر قَدَم را دام می‌دان ای فضول

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۸)

* فضول: زیاده‌گو؛ کسی که به افعال غیر ضروری پردازد.

➤ حَزْم، سُوءِ الظَّنّ گفته‌ست آن رسول
هر قَدَم را دام می‌دان ای فضول



«مربع حقیقت وجودی انسان»

روی صحرا هست هموار و فراخ هر قَدَم دامی‌ست، کم ران اوستاخ

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۹)

* اوستاخ: گستاخ؛ بی پروا

➤ روی صحرا هست هموار و فراخ
هر قَدَم دامی‌ست، کم ران اوستاخ



«مربع افسانه من ذهنی»

آن بُزِ کوهی دَوَد که دام کو؟ چون بتازد، دامش اُفتَد در گلو

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۰)

➤ آن بُزِ کوهی دَوَد که دام کو؟
چون بتازد، دامش اُفتَد در گلو



«مربع افسانه من ذهنی»

✚ زان که با عقلی چو عقلی جُفت شد

مانع بدفعلی و بدگفت شد

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰)

➤ زان که با عقلی چو عقلی جُفت شد

مانع بدفعلی و بدگفت شد



« مربع حقیقت وجودی انسان »

نَفَس با نَفَسِ دِگر چون یار شد

عقلِ جُزویِ عاطِل و بی کار شد

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱)

➤ نَفَس با نَفَسِ دِگر چون یار شد

عقلِ جُزویِ عاطِل و بی کار شد



« مربع افسانه من ذهنی »

✚ عقل با عقلِ دِگر دو تا شود

نور افزون گشت و ره پنهان شود

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶)

➤ عقل با عقلِ دِگر دو تا شود

نور افزون گشت و ره پنهان شود



« مربع حقیقت وجودی انسان »

نَفَس با نَفَسِ دِگر خندان شود

ظلمت افزون گشت، ره پنهان شود

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰)

➤ نَفَس با نَفَسِ دِگر خندان شود

ظلمت افزون گشت، ره پنهان شود



« مربع افسانه من ذهنی »

❖ غزل اصلی برنامه - بیت سیزدهم (بیت آخر غزل):

زین بیان نوری که پیدا می شود
در بیان و در مبین جستیم نیست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۶)

* مبین: آشکار؛ هرچه که ذهن بتواند نشان دهد.



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ زین بیان نوری که پیدا می شود
در بیان و در مبین جستیم نیست



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ زین بیان نوری که پیدا می شود
در بیان و در مبین جستیم نیست

بریدهای از مثنوی دفتر پنجم:

سبب رجوع کردن آن مهمان به خانه مصطفی علیه السلام در آن ساعت که
مصطفی نهالین ملوٲ او را به دست خود می شست و خجل شدن او و جامه
چاک کردن و نوحه او بر خود و بر حال خود

* نهالین ملوٲ: تشک آلوده

کافرک را هیگلی بُد یادگار
یاوه دید آن را و گشت او بی قرار

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۸)

* هیگل: آنچه بر خود حمایل کنند؛ کالبد؛ پیکر؛ در این جا منظور «بُت» است.

* یاوه: در این جا یعنی گم شده



«مربع افسانه من ذهنی»

کافرک را هیگلی بُد یادگار
یاوه دید آن را و گشت او بی قرار

گفت: آن حُجره که شب جا داشتم
هیگل آن جا بی خبر بُگذاشتم

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۹)

* حُجره: اتاق

گرچه شرمین بود، شرمش حرص بُرد
حرص اژدرهاست نه چیزی ست خُرد

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۰)

* شرمین: خجالت زده؛ شرمسار

از پی هیکل شتاب آندر دَوید

در وثاقِ مُصطفی، و آن را بدید

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۱)

* وثاق: اتاق؛ خانه؛ منزل

کان یدالله آن حَدَث را هم به خود

خوش همی شوید، که دُورش چشم بد

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲)

* حَدَث: ادرار؛ مدفوع؛ و آنچه وضو را باطل می کند.

«... یدالله فوق ایدیهم...»

«... دستِ خدا بالای دست‌هایشان است...»

(قرآن کریم، سوره فتح (۴۸)، آیه ۱۰)

هیکلش از یاد رفت و شد پدید

آندر او شوری، گریبان را درید

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳)

* دَریدن: چاک دادن؛ شکافتن

می زد او دو دست را بر رُو و سر

کَلّه را می کوفت بر دیوار و در

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۴)

آن چنان که خون زِ بینی و سرش
شد روان و، رَحْم کرد آن مهترش

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۵)

* مهتر: بزرگ تر؛ بزرگوار

نعره ها زد، خلق جمع آمد بر او
گبر گویان: اَيُّهَا النَّاسُ، اِحْذَرُوا

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۶)

* گبر: کافر * اِحْذَرُوا: حذر کنید؛ پرهیزید

➤ نعره ها زد، خلق جمع آمد بر او
گبر گویان: اَيُّهَا النَّاسُ، اِحْذَرُوا



«مربع حقیقت وجودی انسان»

می زد او بر سر که ای بی عقل سر
می زد او بر سینه کای بی نور بر

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۷)

➤ می زد او بر سر که ای بی عقل سر
می زد او بر سینه کای بی نور بر



«مربع حقیقت وجودی انسان»

➤ می زد او بر سر که ای بی عقل سر
می زد او بر سینه کای بی نور بر



«مربع افسانه من ذهنی»

سجده می کرد او که ای کُلّ زمین
شرمسار است از تو این جزو مهین

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۸)

* مهین: خوار و حقیر

➤ سجده می کرد او که ای کُلّ زمین
شرمسار است از تو این جزو مهین



«مربع حقیقت وجودی انسان»

تو که کُلی، خاضعِ امرِ وی
من که جزوم، ظالم و زشت و غوی

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۹)

* خاضع: فروتن؛ متواضع * غوی: گمراه؛ بیراه

تو که کُلی، خوار و لرزانی زِ حق
من که جزوم، در خلاف و در سَبَق

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۰)

* سَبَق: پیشی گرفتن؛ در این جا به معنی از حد گذشتن است.

هر زمان می کرد رُو بر آسمان
که ندارم رُویِ این قبله جهان

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۱)

چون ز حد بیرون، بلرزید و طپید
مُصطفی آش در کنارِ خود کشید

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۲)

ساکنش کرد و بسی بنواختش دیده‌اش بگشاد و داد اشناختش

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۳)

عالمی را لقمه کرد و در کشید معدده‌اش نعره زنان: هَلْ مِنْ مَزِيد؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۰)

* آن دوزخ جهان‌خوار، عالمی را یک لقمه کرد و به کام خویش
فرو کشید و معدده‌اش هم‌چنان فریاد می‌زند: آیا بیشتر از این نیست؟

«يَوْمَ تَقُولُ لِيَأْكُلُوا هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ»

« روزی که به دوزخ گوییم: آیا سیر شده‌ای؟ دوزخ گوید: آیا بیشتر از این هست؟! »

(قرآن کریم، سوره ق (۵۰)، آیه ۳۰)

حق، قدم بر وی نهد از لامکان آن گه او ساکن شود از کن فکان

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۱)

* حق تعالی از عالم لامکان، قدمش را بر دوزخ می‌نهد و بی‌درنگ
بنابه فرمان او آن دوزخ، ساکن و آرام می‌گردد.

« به دوزخ گفته آید: آیا سیر شدی؟! گوید: آیا زین بیش نیست؟ پس پروردگار پاک و برتر، قدم
خود بر آن نهد و در این حال دوزخ بانگ همی‌آرد: بس است، بس است. »

(حدیث)

چون که جزو دوزخ است این نفس ما

طبع کُل دارند جمله جزوها

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۲)

این قدم حق را بُود، کو را کُشد

غیر حق، خود کی کمان او کُشد؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۳)

در کمان ننهند اِلّا تیرِ راست

این کمان را، بازگون کز تیرهاست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۴)

راست شو چون تیر و، وارَه از کمان

کز کمان، هر راست بجهد بی گمان

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۵)

تا نگرید ابر، کی خندد چمن؟

تا نگرید طفل، کی جوشد لبن؟

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۴)

* لبن: شیر

طفلِ یک‌روزه همی داند طریق

که بگریم تا رسد دایه شفیق

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۵)

* شفیق: مهربان؛ دلسوز

تو نمی دانی که دایه دایگان
کم دهد بی گریه شیر او رایگان؟

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶)

گفتِ فلیبکوا کثیراً، گوش دار
تا بریزد شیرِ فضلِ کردگار

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۷)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ گفتِ فلیبکوا کثیراً، گوش دار
تا بریزد شیرِ فضلِ کردگار

« فَلْيَضْكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ »

« به سزای اعمالی که انجام داده اند باید که اندک بخندند و فراوان بگریند. »

(قرآن کریم، سوره توبه (۹)، آیه ۸۲)

گریه ابر است و سوز آفتاب
اُستن دنیا، همین دو رشته تاب

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۸)

* اُستن: ستون * تاب: فعل امر از مصدر تاییدن؛ یعنی به ابن دو امر توسل جو.

گر نبودی سوزِ مهر و اشکِ ابر
کی شدی جسم و عرضِ زفت و سِتر

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۹)

* عَرَض: آنچه قایم به غیر باشد و منظور از جسم و عَرَض در این جا موجودات و مراتب هستی است. * زَفَت: درشت؛ فربه * سَتَبَر: بزرگ؛ تنومند

❖ کی بُدی مَعْمور این هر چار فصل؟
گر نبودی این تَف و این گریه اصل

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۰)

* مَعْمور: تعمیر شده؛ آباد شده * تَف: گرما؛ حرارت

❖ سوزِ مهر و گریه ابرِ جهان
چون همی دارد جهان را خوش دهان

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۱)

❖ آفتابِ عقل را در سوز دار
چشم را چون ابرِ اشک افروز دار

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲)

❖ چشمِ گریان بایدت، چون طفلِ خُرد
کم خور آن نان را، که نان آبِ تو بُرد

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۳)

* آب: آبرو، اعتبار

❖ تن چو با برگ است روز و شب از آن
شاخِ جان در برگ ریزست و خزان

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۴)

* برگ: در این جا به معنی آذوقه و رزق مادی است.



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ تن چو با برگ است روز و شب از آن
شاخ جان در برگ ریزست و خزان

➤ برگ تن بی برگی جان است زود
این بیاید کاستن، آن را فرود

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۵)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ برگ تن بی برگی جان است زود
این بیاید کاستن، آن را فرود

➤ اقْرَضُوا اللَّهَ، قَرْضِ دِه زین برگ تن
تا بروید در عوض در دل، چمن

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ اقْرَضُوا اللَّهَ، قَرْضِ دِه زین برگ تن
تا بروید در عوض در دل، چمن



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ اقْرَضُوا اللَّهَ، قَرْضِ دِه زین برگ تن
تا بروید در عوض در دل، چمن

« ... اقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا ... »

« ... به خداوند قرض الحسنه دهید ... »

(قرآن کریم، سوره مَزْمَل (۷۳)، آیه ۲۰)

✚ قرض ده، کم کن از این لقمه تَنَت تا نماید وَجِهٍ لَاعَيْنُ رَأَت

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۷)



➤ قرض ده، کم کن از این لقمه تَنَت
تا نماید وَجِهٍ لَاعَيْنُ رَأَت

« مربع حقیقت وجودی انسان »



➤ قرض ده، کم کن از این لقمه تَنَت
تا نماید وَجِهٍ لَاعَيْنُ رَأَت

« مربع افسانه من ذهنی »

« أُعَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا فُطِرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ. »

« فراهم آوردم برای بندگان نیکوکارانم، نعمی را که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی

شنیده و نه بر قلب انسانی تصور کرده است. »

(حدیث)

✚ تَن ز سِرْگین، خویش چون خالی کند پُر ز مُشک و دُرِّ اِجلالی کند

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۸)

* سِرْگین: مدفوع * اِجلال: شکوه و جلال؛ بزرگواری

این پلیدی بدهد و پاکی بَرَد
از یُطَهِّرْ کُم تَن او بِرْخورد

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۹)

«...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا...»

« ... خدا می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را پاک دارد ... »

(قرآن کریم، سورہ احزاب (۳۳)، آیہ ۳۳)

دیو می ترساندت که هین و هین زین پشیمان گردی و گردی حزین

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۰)

* حَزین: غمگین؛ اندوہگین

گر گدازی زین هوس ها تو بدن
بس پشیمان و غمین خواهی شدن

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۱)

* گدازیدن: ذوب شدن؛ آب شدن



« مربع حقیقت وجودی انسان »



« مربع افسانہ من ذہنی »

➤ گر گذاری زین هوس ها تو بدن
بس پشیمان و غمین خواهی شدن

➤ گر گذاری زین هوس ها تو بدن
بس پشیمان و غمین خواهی شدن

+ این بخور، گرم است داروی مزاج

و آن یاشام از پی نفع و علاج

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۲)

+ هم بدین نیت که این تن مرکب است

آن چه خو کرده است آتش اصوب است

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۳)

* مرکب: هرچه بر آن سوار شوند. * اصوب: درست تر؛ راست تر

« نَفْسُكَ مَطِيَّتُكَ فَارْفَقْ بِهَا »

« نفس تو مرکب توست، پس با او به نرمی رفتار کن »

(حدیث)

+ هین مگردان خو که پیش آید خلل

در دماغ و دل بزاید صد علل

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴)

* خلل: آسیب و صدمه؛ اختلال

➤ هین مگردان خو که پیش آید خلل

در دماغ و دل بزاید صد علل



« مربع افسانه من ذهنی »

+ این چنین تهدیدها آن دیو دُون

آرد و بر خلق خواند صد فُسون

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵)

* دُون: خوار؛ پست و فرومایه

خویش جالینوس سازد در دوا

تا فرید نفس بیمار تو را

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۶)

کین تو را سود است از درد و غمی

گفت آدم را همین در، گندمی

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۷)

پیش آرد هیهی و هیهات را

وز لویشه پیچد او لبهات را

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۸)

* لویشه: ریسمانی که به شکل حلقه بر سر چوبی نصب کنند و اسب و خر چموش را در آن حلقه نهند و بتابند تا حرکت نابجا نکند.



«مربع افسانه من ذهنی»

➤ پیش آرد هیهی و هیهات را

وز لویشه پیچد او لبهات را

هم چو لبهای فرس در وقت نعل

تا نماید سنگ کمتر را چو لعل

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۹)

* فرس: اسب * نعل: قطعه آهنی که به سُم ستور می زنند.

* لعل: نوعی سنگ قیمتی به رنگ سرخ

گوشه‌ات گیرد او چون گوشِ اسب می‌کشاند سویِ حرص و سویِ کسب

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۰)



«مربع افسانه من ذهنی»

➤ گوشه‌ات گیرد او چون گوشِ اسب
می‌کشاند سویِ حرص و سویِ کسب

برزند بر پات نعلی اشتباه که بمانی تو ز دردِ آن ز راه

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۱)



«مربع افسانه من ذهنی»

➤ برزند بر پات نعلی اشتباه
که بمانی تو ز دردِ آن ز راه

نعل او هست آن تردّد در دو کار این کنم یا آن کنم؟ هین هوش دار

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۲)

* تردّد: دودلی؛ مُردّد بودن

آن بکن که هست مُختارِ نبی آن مکن که کرد مجنون و صبی

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۳)

* صبی: کودک



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ آن بکن که هست مُختارِ نبی
آن مکن که کرد مجنون و صبی

حُفَّتِ الْجَنَّةُ، به چه مَحْفُوفِ گشت
بِالْمَكَارِهِ که ازو افزود گشت

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۴)

* مَحْفُوف: پوشیده شده؛ فرا گرفته شده * مَکَارِه: جمع مکرهه، به معنی

ناپسندی‌ها، ناگواری‌ها



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ حُفَّتِ الْجَنَّةُ، به چه مَحْفُوفِ گشت
بِالْمَكَارِهِ که ازو افزود گشت



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ حُفَّتِ الْجَنَّةُ، به چه مَحْفُوفِ گشت
بِالْمَكَارِهِ که ازو افزود گشت

« تُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ تُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ. »

« بهشت در چیزهای نافوشایند پوشیده شده و دوزخ در شهوات. »

(حدیث)

صد فسون دارد ز حیلَت وَز دَها

که کند در سَلّه، گر هست اژدها

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۵)

* دَها: مخفف دهاء به معنی زیرکی و کاردانی * سَلّه: سبد، در اینجا مراد دام است



«مربع افسانه من ذهنی»

صد فسون دارد ز حیلَت وَز دَها

که کند در سَلّه، گر هست اژدها

گر بُود آب روان، بَرَبندَدَش

ور بُود حَبَرِ زمان، بَرخندَدَش

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۶)

* حَبَر: دانشمند؛ عالم

عقل را با عقلِ یاری یار کن

اَمْرُهُم شُوری بخوان و کار کن

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷)

«... وَ اَمْرُهُم شُوری^۱ کینَهُم ...»

«... و کارشان بر پایه مشورت با یکدیگر است ...»

(قرآن کریم، سوره شوری (۴۲)، آیه ۳۸)

❖ ادامهٔ مثنوی دفتر پنجم:

نواختنِ مُصطفی علیه السَّلام آن عَرَبِ مهمان را و تسکین دادن او را از اضطراب
و گریه و نوحه که بر خود می کرد در خجالت و ندامت و آتش نومیدی

این سخن پایان ندارد، آن عرب
ماند از اَلطاف آن شه در عجب

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۸)

خواست دیوانه شدن، عقلش رَمید
دستِ عقلِ مُصطفی بازش کشید

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۹)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ خواست دیوانه شدن، عقلش رَمید
دستِ عقلِ مُصطفی بازش کشید

گفت: این سو آ، بیامد آن چنان
که کسی برخیزد از خوابِ گران

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۰)

* گران: سنگین



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ گفت: این سو آ، بیامد آن چنان
که کسی برخیزد از خوابِ گران

گفت: این سو آ، مکن هین با خود آ

که ازین سو هست با تو کارها

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۱)



«مربع حقیقت وجودی انسان»

گفت: این سو آ، مکن هین با خود آ

که ازین سو هست با تو کارها

آب بر رُو زد، در آمد در سَخُن

کای شهیدِ حق شهادت عرضه کن

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۲)



«مربع حقیقت وجودی انسان»

آب بر رُو زد، در آمد در سَخُن

کای شهیدِ حق شهادت عرضه کن

تا گواهی بدْهَم و بیرون شَوَم

سیرم از هستی، در آن هامون شَوَم

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳)



«مربع حقیقت وجودی انسان»

* هامون: دشت، بیابان، صحرا

تا گواهی بدْهَم و بیرون شَوَم

سیرم از هستی، در آن هامون شَوَم

ما در این دهلیز قاضی قضا

بهر دعوی آستیم و بلی

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۴)

* دهلیز: راهرو؛ در این جا منظور دنیا است. * قاضی قضا: خداوند عادل و دادگر * آست: ازل؛ زمانی که ابتدا ندارد



« مربع افسانه من ذهنی »

ما در این دهلیز قاضی قضا

بهر دعوی آستیم و بلی

که بلی گفتیم و آن را ز امتحان

فعل و قول ما شهود است و بیان

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۵)



« مربع افسانه من ذهنی »

که بلی گفتیم و آن را ز امتحان

فعل و قول ما شهود است و بیان

از چه در دهلیز قاضی تن زدیم؟

نه که ما بهر گواهی آمدیم؟

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۶)

* تن زدن: ساکت و خاموش شدن

از چه در دهلیز قاضی تن زدیم؟

نه که ما بهر گواهی آمدیم؟



« مربع افسانه من ذهنی »

چند در دهلیز قاضی ای گواه

حبس باشی؟ ده شهادت از پگاه

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۷)

* پگاه: صبح زود؛ سحر

➤ چند در دهلیز قاضی ای گواه
حبس باشی؟ ده شهادت از پگاه



«مربع افسانه من ذهنی»

ز آن بخواندندت بدین جا تا که تو

آن گواهی بدهی و ناری عتو

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۸)

* عتو: سرکشی؛ نافرمانی

➤ ز آن بخواندندت بدین جا تا که تو
آن گواهی بدهی و ناری عتو



«مربع حقیقت وجودی انسان»

از لجاج خویشان بنشسته‌یی

اندرین تنگی کف و لب بسته‌یی

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۹)

* لجاج: لجاجت؛ یک‌دندگی؛ ستیزه

➤ از لجاج خویشان بنشسته‌یی
اندرین تنگی کف و لب بسته‌یی



«مربع افسانه من ذهنی»

تا بندهی آن گواهی ای شهید تو از این دهلیز کی خواهی رهید؟

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۰)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ تا بندهی آن گواهی ای شهید
تو از این دهلیز کی خواهی رهید؟

یک زمان کارست بگزار و بتاز کارِ کوتاه را نکن برخود دراز

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۱)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

* گزاردن: انجام دادن؛ ادا کردن

➤ یک زمان کارست بگزار و بتاز
کارِ کوتاه را نکن برخود دراز



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ یک زمان کارست بگزار و بتاز
کارِ کوتاه را نکن برخود دراز

خواه در صد سال، خواهی یک زمان

این امانت واگذار و وارهان

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۲)

« إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا
وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا. »

« ما این امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از
آن ترسیدند. انسان آن امانت بر دوش گرفت، که او ستمکار و نادان بود. »

(قرآن کریم، سوره احزاب (۳۳)، آیه ۷۲)

پایان اشعار برنامه شماره ۸۰۵